

ساز و کارهای برون رفت از جاهلیت فرهنگی مدرن

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۲۹-۴۲

سید معصوم حسینی^۱، عاطفه رزقی^۲

^۱عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

^۲دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علوم قرآنی آمل.

نویسنده مسئول:

سید معصوم حسینی

چکیده

جاهلیت در معنای خاص به دوره قبل از ظهور اسلام در عربستان یعنی دوره بت پرستی گفته می شود. عصری که به دلیل ویژگی ها و احوال عرب آن دوره، مانند بت پرستی، خرافات، خرید و فروش زنان، زنده به گور کردن فرزندان، برهنگی، جنگ و خونریزی و بسیاری از سنت های غلط و فرهنگ ناپسند، عصر جاهلیت نام گرفت. بررسی ها نشان می دهد که پس از گذشت هزار و چهارصد سال می توان رد پای همان فرهنگ جاهلی را در دنیای امروز پیدا کرد. جاهلیت فرهنگی در عصر حاضر با لباس دیگر و به شکل مدرن، با ابعاد گسترده تری نسبت به عصر جاهلیت بروز پیدا کرده است. طبق مطالعات انجام شده عوامل متعددی سبب بروز جاهلیت فرهنگی مدرن شده است، از جمله مهمترین عوامل جاهلیت را در عصر حاضر می توان به تسلیم نشدن در برابر احکام الهی، عدم شناخت و معرفت نسبت به امام عصر (ع)، حاکمیت هوای نفس، علم باوری افراطی، ترویج خرافات، تهاجم فرهنگی و شبکه های مجازی اشاره کرد. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه ای به دنبال پاسخ گویی به این سوال است که در آموزه های دینی چه راه کارهایی برای برون رفت از جاهلیت فرهنگی ارائه شده است؟

واژگان کلیدی: جاهلیت، جاهلیت در قرآن، جاهلیت مدرن، فرهنگ

۱- مقدمه

مراد از جاهلیت، حالتی است که جهالت در آن حکم فرما است. در هر قوم و ملت و هر زمان و مکان که باشد، جاهلیت به معنی جهلی است که شامل همه‌ی رذیلت‌هاست و در مقابل عقلی قرار دارد که شامل همه‌ی فضیلت‌هاست. واژه‌ی جاهلیت، اولین بار در آیات قرآن مطرح شده است و خداوند در این آیات به مصادیق جاهلیت اول اشاره کرده و جاهلیت دومی را نیز پیش‌بینی کرده و هشدار داده است. امروزه در عصر جاهلیت دوم که آن را جاهلیت مدرن می‌خوانیم، همان مصادیق به‌صورت گسترده‌تر و پیچیده‌تر از جاهلیت اول در جهان کاملاً مشهود است و متأسفانه به جوامع اسلامی نیز سرایت کرده است. این مقاله بر آن است تا برای رهایی از جاهلیت مدرن، راه کارهایی را با تکیه بر آیات و روایات ارائه کند.

۲- مفهوم شناسی

۱-۲ جاهلیت

برخی از صاحب نظران واژه «جاهلیت» را از ریشه‌ی جهل به معنای نادانی و پیروی نکردن از دانش یا ناآگاهی از خواندن و نوشتن گرفته‌اند (آلوسی، ۱۹۲۴، ص ۱۶) و برخی دیگر آن را به معنای نادانی دوره پیش از اسلام و عرب عهد بت پرستی (معین، ۱۳۹۲، ص ۵۲۳) و ناآگاهی از خدا و پیامبر او و قانون‌های دینی یا بت پرستی یا کرنش در برابر غیر خدا می‌دانند (ابن منظور، ص ۱۳۷). اولین بار واژه‌ی جاهلیت در قرآن به دوران قبل از بعثت اطلاق شده است، بدون اینکه محدوده مکانی آن مشخص گردد. (جعفریان، ۱۳۷۳، ص ۳۲) جاهلیت در اصطلاح قرآنی، صرفاً دوران نادانی و جهالت نیست، بلکه این معنا بخشی از مفهوم این اصطلاح است که در برابر دوران بعد یعنی عصر علم و فرهنگی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاد کرد، قرار می‌گیرد. لفظ جاهلیت در مفهوم قرآنی در مقابل وحی خدایی است و در حقیقت شامل تمام پدیده‌های خشونت، درندگی، استبداد، خودپرستی و ... می‌گردد. (بلاشر، ۱۳۶۳، ص ۴۵)

۲-۲ جاهلیت فرهنگی

اگرچه در متون دینی، تعریف جاهلیت فرهنگی نیامده است اما با عنایت به آیات قرآن می‌توان به مشخصه‌هایی از فرهنگ جاهلی اشاره کرد که عبارت است از: تبرج (راه رفتن با غرور و اظهار محاسن) (احزاب ۳۳)، تعصب و خشم ناشی از غرور (فتح: ۲۶)، وضع احکام در مقابل حکم خداوند (مائده: ۵۰) و پندارهای باطل ناشی از سوءظن به خدا (آل عمران: ۱۵۴). مطالعه‌ی چیرستی فرهنگ جاهلی در عصر جاهلیت، زمینه‌ی شناخت و مواجهه با جاهلیت فرهنگی در عصر حاضر را فراهم می‌کند. ارزش‌ها در هر جامعه‌ای، هویت اصلی آن جامعه را تشکیل می‌دهند خصوصیت مشترک جاهلیت قدیم و جاهلیت جدید، جابه‌جایی ارزش‌ها است. با جابه‌جا شدن منکر و معروف، هویتی از جامعه باقی نمی‌ماند و فرهنگ جامعه به فرهنگ جاهلی مبدل می‌شود. دین و به طور خاص قرآن کریم، نقش به‌سزایی در تغییر و تعیین ارزش‌های فرهنگی و همچنین نشان دادن الگوهای فرهنگی داشته است.

۳- اسلام راه رهایی از جاهلیت

خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...» (انعام: ۱۲۲) «آیا کسانی که مرده (جهل و ضلالت) بود و ما او را زنده کردیم و به او روشنی (علم و دیانت) دادیم تا به آن روشنی در میان مردم (سرافراز) برود، همانند کسی است که در تاریکی‌ها (جهل) فرو رفته باشد و از آن بیرون نیاید؟...». یعنی آیا کسی که از ناحیه نفس خود گمراه و فاقد هدایت است و یا مدتی کافر بوده و خداوند او را به حیات ایمان و هدایت زنده کرده است و برای او نور یعنی علمی که زاییده ایمان است، قرار داده است، مانند کسی است که به گمراهی ذاتی و یا به گمراهی سابق خود باقی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۳۶) در این آیه خداوند به حیات دوباره انسان بعد از ایمان آوردنش اشاره می‌کند. و جاری شدن شهادت بر زبان فرد جاهلی را شروع یک دوره‌ی جدید از زندگی او می‌داند، گویی دوباره متولد شده است.

خداوند در قرآن کریم بهترین الگوی فرهنگی و تربیتی را برای انسان‌ها ارائه داده است، اما متأسفانه امروزه کلام خدا در زندگی روزمره انسان‌ها کمرنگ شده است. مشکلات بسیاری که در عصر حاضر گریبانگیر جوامع حتی جوامع اسلامی است به دلیل دور افتادن از معارف و فرهنگ غنی قرآنی می‌باشد. آیات بسیاری از قرآن کریم این موضوع را متذکر شده‌اند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴) «آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است». هدف از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه هدف این کتاب بزرگ این بوده که آیت‌های سرچشمه فکر و اندیشه و مایه بیداری وجدان‌ها گردد. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۶۸) بهره‌گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد چرا که اگر بر دل‌ها قفل باشد، قفل‌هایی از هوا و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی‌دهد که در آیه مورد بحث به همین امر اشاره شده است. (همان، ج ۲۱، ص ۴۶۷)

برخی از ارزش‌های قرآنی، که از اوصاف مومنان راستین است و یک مسلمان واقعی باید به آن‌ها متصف باشد عبارتند از: یاد خدا، برپاداشتن نماز، دادن زکات، انفاق، پاکدامنی، اطعام مسکینان، فروخوردن خشم، عفو و گذشت، استغفار، توبه، عبادت، امر به معروف و نهی از منکر، تواضع، توکل، دعا، تهجد، خضوع و خشوع، قیام به قسط، شهادت به حق، راضی بودن به داده‌ی الهی، درستکاری و نیکوکاری، وفای به عهد و امانت داری، جهاد در راه خدا، سخن شایسته گفتن، وحدت خواهی، تقوا، عدم یأس و نومیدی، فروش جان و مال به خدا، گذشت از دنیا به خاطر آخرت، گوش سپردن به حق، صبر و پایداری، اخلاص، تحمل مشقت در راه خدا، ترس از خدا، نرم شدن دل در مقابل ذکر خدا. (گواهی، ۱۳۸۷، صص ۱۷۲-۱۵۷) این اوصاف در مقابل ضدارزش‌هایی چون: شرک، ترس از غیر خدا، نفاق، دوگانگی حرف و عمل، تکبر، قتل نفس، زنا، شراب خواری، قمار، تعصب جاهلانه، لغو، القاب زشت، بدگمانی، دل‌مشغولی به زن و فرزند و مال دنیا قرار دارد. (همان، صص ۱۷۶-۱۷۳) یقیناً پروردگار عالم مصلحت امور بندگانش را بهتر از خودشان می‌داند و قوانین و احکامی را که برای بشر وضع کرده است، بهترین قوانین برای آرامش، سلامت دنیوی و رستگاری اخروی اوست. لذا انسانی که دارای عقل سلیم است در برابر دستورات خالق خود تسلیم می‌شود. تسلیم شدن در برابر خداوند راه‌هایی و نجات انسان از گرداب جاهلیت است. از آثار تسلیم شدن در برابر خداوند، زمینه بهره‌مندی انسان از برکاتی همچون دستیابی به هدایت خاص الهی (الانعام: ۱۲۵)، مایه رحمت و بشارت (النحل: ۸۹)، هدایت به راه مستقیم (نساء: ۶۶ و ۶۸)، آرامش (النحل: ۱۲۰)، در زمره صالحان بودن (بقره: ۱۳۰ و ۱۳۱)، بصیرت در دین (نساء: ۶۶) و بسیاری از برکات دیگر خواهد بود. باید قرآن مجید، در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را قنده و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۴۸۷)

اسلام یک برنامه جاوید آسمانی است که بر پیامبر هوشمند اسلام محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، برنامه ایست که هرگز با انحرافات بشریت منحرف نمی‌گردد، برنامه ایست که در هر جا و به هر کیفیت که اجرا گردد، سازنده انقلاب انسانیت است و باعث رستخیز بشریت! اسلام همان برنامه درخشانی است که مردم را از ظلمات به نور می‌آورد و از طاغوت به خدا متوجه می‌سازد. برنامه‌ای است که راه نجات و خلاصی مردم از این جاهلیت چموش و جهان خراب قرن بیستم است. همان جاهلیتی که دمار از روزگار آدمی در می‌آورد و جهان را به ویرانی تهدید می‌کند. بی‌تردید همه‌ی انحرافات که ما در جاهلیت قرن بیستم تماشا می‌کنیم جز به وسیله اسلام اصلاح‌پذیر نیست. (قطب، ۱۳۵۹، ص ۳۱۵)

سید قطب در کتاب «معالم فی الطریق» از تقابل جاهلیت و اسلام و انحرافات جوامع جاهلی جدید سخن گفته و مسلمانان را با فاصله گرفتن از تفکرات جاهلی و حرکت به سوی ارزش‌ها و ساختن جامعه اسلامی دعوت کرده است. (قطب، ۱۹۶۷، صص ۲۲ و ۱۱۲ و ۱۴۲ و ۱۵۱) به نظر سید قطب همه تصورات، عقاید، فرهنگ‌ها و قوانین بشر امروز، جاهلی است (حتی بسیاری از آن‌ها که اسلامی پنداشته می‌شود). جاهلیتی همانند آنچه اسلام در آغاز با آن مواجه بود و یا حتی بدتر از آن. در نگاه وی جاهلیت بندگی انسان در برابر انسان است و اسلام بندگی انسان در برابر خدا. بنابراین این دو آشتی‌ناپذیرند و برای ایجاد جامعه اسلامی باید از جاهلیت به اسلام منتقل شد. (قطب، ۱۹۶۴، ص ۲۱)

اسلام در صورت تکامل، خود تنها علاج برای گرفتاری از جاهلیت‌های جهان بخصوص جاهلیت مدرن است. به یقین اسلام همین آیین درخشانی است که هرچه را که جاهلیت، منحرف ساخته آن‌را به وضع صحیح باز می‌گرداند. تصور، کردار، اجتماع، سیاست، اقتصاد، اخلاق، هنر و روابط زن و مرد، خلاصه‌ی سخن، همه برنامه‌های زندگی انسان را در مرز معین و مخصوص خود قرار می‌دهد. (قطب، ۱۳۵۹، ص ۲۸۴)

۴- اعتقاد به جهان پس از مرگ

یکی از مسائل مهم و اساسی در همه‌ی ادیان آسمانی خصوصاً در دین مبین اسلام، مساله معاد می‌باشد. اعتقاد به معاد یکی از اصول دین مقدس اسلام است. در تورات جمله‌های روشن و با صراحتی در باره‌ی معاد یا روز قیامت نیامده اما جمله‌هایی درباره‌ی اعتقاد به زندگی پس از مرگ رابسیار بیان کرده است و بازگشت آدمیان به زمین مقدس و بهره‌مند شدن از نعمت‌ها و برکات بی‌پایان آن را یک امر واجب و الهی دانسته است. (مصطفوی، ۱۳۸۶، ص ۳۹۹) در انجیل، معاد را جنبه‌ی روحانی آن پنداشته و اعتقاد پیروان آن نیز بر همان مبنا است. در حالیکه قرآن کریم آن را هم جسمانی و هم روحانی می‌داند. (مصطفوی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۱) در میان ادیان باستانی و بیش از همه در آیین زرتشت از زندگی پس از مرگ و تاثیر کارهای نیک و زشت در سرنوشت بعدی انسان، بهشت و دوزخ، پل صراط و پاداش و کیفر کارها به صراحت سخن به میان آمده، هرچند مانند دیگر آیین‌های باستانی با اموری سطحی و خرافی آمیخته شده است. (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۷، صص ۲۱ و ۲۲) معادباوری از اهداف رسالت پیامبران بوده است. تلاش عمده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اصلاح امور، در دو بخش توحید و معاد خلاصه می‌شود و در اکثر سوره‌های قرآن مساله توحید و معاد به صورت گسترده مطرح شده است. (فهیمی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۰)

خداوند در بیش از یک سوم آیات قرآن کریم به نسله معاد پرداخته است و ایمان به معاد را در کنار ایمان به خداوند و انکار آن را در ردیف انکار خداوند قرار داده است و این اهمیت موضوع را می‌رساند. خداوند می‌فرماید: ﴿... ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ أَزْكَى...﴾ (بقره: ۲۳۲) «... این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند (و به آن، عمل می‌کنند)»

﴿...الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾ (توبه: ۲۹) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند...» خداوند متعال در این آیات ایمان به روز جزا را بلافاصله بعد از ایمان به خودش آورده و بین آن‌ها هیچ فرقی نمی‌گذارد و کفر به یکی از آنها را کفر به آن دیگری می‌داند. خداوند در قرآن برای اثبات وجود معاد، استدلال‌های عقلی و منطقی آورده است. بیهوده نبودن خلقت و زندگی جاویدان در آخرت، مفاهیمی هستند که از آیاتی که درباره‌ی معاد سخن می‌گوید به دست می‌آید.

استاد مطهری (ره) استدلال‌های قرآن بر معاد را دونوع می‌داند و می‌فرماید: «یک نوع استدلال بر معاد بر اساس توحید است که ممکن نیست خدا، خدا باشد ولی معادی نباشد. یعنی اگر معاد نباشد خلقت عبث است. این خودش یک استدلال است. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (مومنون: ۱۱۵) قرآن در واقع این طور می‌گوید: یا باید بگویند خدایی نیست پس خلقت و آفرینش عبث و باطل و بیهوده است، دنبال حکمت در خلقت نباید رفت و مانعی نخواهد داشت که خلقت بر عبث و بیهوده باشد و یا اگر خدایی است که جهان را آفریده است معادی هم باید باشد. معاد متمم خلقت است. مکمل خلق است. جزیی از خلقت است که با نبودن آن خلقت ناقص است و یک سلسله استدلال‌های دیگری هم در قرآن هست که نظام موجود و مشهود را دلیل بر قیامت قرار می‌دهد که اگر در بحث و در قیامت، شک و ریب دارید پس خلقت خودتان را ببینید. (مطهری، ۱۳۷۵، صص ۱۵ و ۱۶) ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ (مومنون: ۱۶-۱۴) «سپس نطفه را بصورت علقه (خون بسته)، و علقه را بصورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را بصورت استخوان‌هایی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! سپس شما بعد از آن می‌میرید؛ سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید!».

تمام مراحل آفرینش، زیر نظر خداوند است. ارزش انسان به روح اوست. خودشناسی، مقدّمه‌ی خداشناسی است. سپس بدون تردید بعد از آن (مراحل) می‌میرید. آن گاه شما روز قیامت برانگیخته می‌شوید. خداوند در این آیات، مردن را قطعی و حتمی شمرده است. مرگ نابود شدن نیست، مرحله‌ای از تکامل است. مرگ، سرنوشت قطعی انسان است. و آفرینش انسان، هدفدار است. ایمان به زندگی پس از مرگ در جهان دیگر، یک امر فطری است و انسان در اعماق وجودش میل به جاودانگی دارد. اگر انسان خود و خالقش را به درستی بشناسد و حقیقت زندگی خود و آفرینش جهان را بفهمد، این میل و امر فطری در جهت هدایت می‌شود و در غیر اینصورت به انحراف کشیده می‌شود. حقیقت این است که این ایمان و اعتقاد فطری به زندگی پس از مرگ بهترین و نیرومندترین دلیل برای تحقق و واقعیت یک چنین زندگی و عالمی است. هرگاه خداوند بخواهد بشر را نسبت به موضوعی قانع سازد عوامل و اسباب ایمان و باور را در غریزه و فطرت او قرار می‌دهد و همین انگیزه درونی و فطری است که از دیرباز اعتقاد به زندگی پس از مرگ را در افراد بشر زنده نگه داشته است. (قرائتی، ۱۳۸۵، ج ۶، صص ۸۷-۸۹)

اگر انسان دریابد حقیقت او، حقیقتی غیرمادی است و زندگی‌اش به زندگی دنیوی منحصر نیست، حب بقاء و میل به جاودانگی او را متوجه زندگی ابدی خواهد کرد. در مقابل اگر گمان کند وجود او همین وجود مادی و زندگی او منحصر به همین زندگی دنیوی است این گرایش فطری و میل به جاودانگی در انسان از راه طبیعی و مسیر فطری خود منحرف می‌شود و در همین مرحله‌ی کوتاه از وجود مادی و زندگی دنیوی انسان متوقف می‌شود. بی شک کسی که اساس جهان بینی او بر ماده استوار باشد در عرصه‌ی عمل به هر رفتار و عملی دست می‌زند و اخلاق را بر مبنای امیال خویش معنا می‌کند. میل به بقا میلی است فطری و تکوینی که در نهاد و سرشت انسان قرار داده شده و آنچه در ارتباط با این میل در اختیار انسان است جهت دادن به آن، مصداق برای آن، آثار و پیامدهای آن و رفتاری است که انسان به تاثیر از آن انتخاب می‌کند. این موارد به دلیل ویژگی اختیاری بودنشان در حوزه‌ی اخلاق قرار می‌گیرند و بار ارزشی مثبت یا منفی دارند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، صص ۱۵۵-۱۵۳)

معاد هدف آفرینش است و هیچ مساله‌ای در اسلام بعد از توحید به اهمیت و اعتقاد به حیات پس از مرگ نیست. ایمان به خدا و جهان آخرت بشر را از ارتکاب جرم بازداشته و به سمت خوبی‌ها وادار می‌کند. عدم رسوخ ایمان در قلب و انحراف عقیده باعث می‌شود تعالیم نامعقول جایگزین تعالیم ناب گردد و فرد کم‌کم در ورطه‌ی گمراهی و ضلالت قرار گیرد. (حقانی، ۱۳۴۸، ص ۳۹) توجه به آینده و جهان پس

از مرگ موجبات خودسازی و دوری از گناه و انجام عمل صالح را فراهم می‌کند. پس شناخت خداوند و ایمان باعث تدبیر در آفرینش شده و باعث حساس شدن به آینده و سرنوشت می‌شود. (وحیدی گلپایگانی، ۱۳۷۷، ص ۱۹)

﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (نحل: ۶۰) «برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی است؛ و او قدرتمند و حکیم است». علامه طباطبایی ذیل آیه فوق درباره‌ی کسانی که به سرای آخرت ایمان ندارند چنین می‌گوید: تنها چیزی که مانع طبیعت انسانی از ارتکاب اعمال زشت می‌شود مواخذه و عقاب‌های شدید است و اینکه فرد وجود چنین عقاب‌هایی را باور کند. پس ایمان به معاد و حساب و جزا، تنها اصلی است که ضامن حفظ انسان از ارتکاب اعمال نادرست است و هیچ یک از معارف اصلی دیگر، این اثر را ندارد حتی توحید که همه‌ی اصول دین به آن ختم می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۹۶)

۵- معرفت نسبت به امام عصر (عج) و تمسک به اهل بیت (علیهم السلام)

اگر کسی امام زمان خود را نشناسد و نتواند با او پیوند برقرار کند و به او محبت داشته باشد به زندگی جاهلی دچار شده و در نهایت مرگش نیز جاهلی خواهد شد. اما اگر انسان امام زمان دوران زندگی خود را بشناسد و با او پیوند معنوی و قلبی داشته باشد، امام را بر تمام اعمال و رفتارش ناظر می‌داند بنابراین از اعمال جاهلانه دوری می‌کند. رجوع به اهل بیت (علیهم السلام) انسان را از گمراهی نجات می‌دهد چنانچه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خطاب به مهاجرین و انصار فرمودند: «فَلَا هَجْرَةَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَلَا نُصْرَةَ إِلَّا لَنَا وَلَا تَبَاعَ بِإِحْسَانِ الْآبَاءِ مَنْ ارْتَدَّ عَنَّا فَإِلَى الْجَالِيَةِ» (هجرت جز به سوی ما نیست و نصرت و یآوری جز برای ما نیست و احسان جز درباره ما نیست و هر کس از ما روی بگرداند به جاهلیت بازگشته است). (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹، ص ۱۹۷)

اعراب جاهلی به دلیل سرپیچی از احکام خداوند و نداشتن دانش و معرفت کافی و روی آوردن به اعتقادات پوچ، گرفتار فساد و گناه شده و در گمراهی مطلق به سر می‌بردند، امروزه نیز بشر با وجود پیشرفت‌های علمی، صنعتی و تکنولوژی به دلیل پایبند نبودن به اوامر الهی و دوری از معنویات و بی معرفتی نسبت به امام عصر در گناه و فساد فرو رفته و هرروز گمراه تر و پریشان تر می‌شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از جاهلیتی که در دوران امامت فرزندش مهدی به وجود می‌آید و به مراتب سخت‌تر از جاهلیت قبل از بعثتش می‌باشد هشدار می‌دهد و راه در امان ماندن از آن جاهلیت مدرن را اقرار به وجود شریف امام زمان و آشنایی و معرفت نسبت به ایشان و خارج نشدن از دایره ولایت آن حضرت می‌داند و می‌فرماید: «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي فِي زَمَانٍ غَيْبَتِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (هر کس قائم از فرزندان مرا انکار نماید به مرگ جاهلیت مرده است.). (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۵۱، ص ۷۳)

در بخشی از آیه ۸۶ سوره هود آمده است: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ... ﴿هود: ۸۶﴾ «آنچه خدا باقی می‌گذارد، برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید...».

در روایات متعددی می‌خوانیم که بقیه الله تفسیر به وجود مهدی (علیه السلام) یا بعضی از امامان دیگر شده است، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده: «أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ هَذِهِ الْآيَةُ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يَسْلَمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» (نخستین سخنی که مهدی (علیه السلام) پس از قیام خود می‌گوید این آیه است «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس می‌گوید منم بقیه الله و حجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچکس بر او سلام نمی‌کند مگر اینکه می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».

آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی تر و وسیع‌تر، تطبیق شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ (بقیه الله) اند. تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سر سخت برای یک قوم و ملت باقی میمانند از این نظر بقیه الله اند. و از آنجا که مهدی موعود (علیه السلام) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است یکی از روشنترین مصادیق (بقیه الله) می‌باشد و از همه به این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.

وقتی از امام مهدی (علیه السلام) درباره نحوه بهره‌مندی از آن حضرت در دوره غیبت سؤال می‌شود می‌فرمایند: «وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِبِي فِي غَيْسٍ فَمَا الْإِنْتِفَاعُ بِالْشَّمْسِ مِنْ غَيْبَتِهَا عَنْ الْإِبْصَارِ السَّحَابِ» (بهره‌مندی از من در روزگار غیبتم مانند سود بردن از خورشید است آنگاه که بوسیله ابرها از چشم‌ها پوشیده است). (طبرسی، ۱۴۱۶، ج ۲، ش ۳۴۴، ص ۵۴۲)

امام، حجت پروردگار و جانشین به حق پیامبر و پیشوای همه مردم است که اطاعت او بر همگان واجب است چرا که اطاعت از او همان اطاعت از خداست شاید در اینجا سؤالی مطرح شود که با وجود قرآن و سنت پیامبر چه نیازی به وجود امام هست؟ و شناخت و معرفت امام زمان چه ضرورتی دارد؟ پاسخ این است که نیاز مردم به امام یک نیاز حیاتی است. همان دلیلی که نیاز به پیامبر را بیان می‌کند، بیانگر نیاز مردم به امام نیز هست، زیرا از سویی اسلام آخرین دین و حضرت محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آخرین پیامبر خداست بنابراین اسلام باید پاسخگوی تمام نیازهای بشر تا قیامت باشد از سوی دیگر قرآن کریم اصول و کلیات احکام و معارف الهی را بیان کرده است و تبیین و توضیح آن به پیامبر واگذار شده است ولی روشن است که پیامبر به عنوان رهبر مسلمین مطابق نیازها و ظرفیت جامعه اسلامی زمان خود به بیان آیات الهی پرداخته است و لازم است برای او جانشینان لایقی باشد که همچون او متصل به دریای بی‌کران علم خدا باشند تا آنچه را پیامبر تبیین نرموده است بیان کنند و نیازهای جامعه مسلمین را در هر زمان پاسخ گویند. (بالادستیان، و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۲۰)

در روایتی که شیعه و سنی از پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل کرده‌اند آمده است: «أَنِّي تَارِكٌ فَيَكُمُ التَّقْلِينَ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي مَا أَن تَمْسُكْتُم بِهِمَا أَنْ تَصْلُوا بَعْدِي أَبَدًا.....» (به راستی که من دو چیز گرانبها را در میان شما باقی می‌گذارم قرآن و اهل بیتم تا وقتی که به این دو جنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد). (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۰۰) این حدیث متواتر که مورد اتفاق شیعه و سنی می‌باشد، تردیدی را به‌جای نمی‌گذارد که هیچ زمانی خالی از حضور عترت پیامبر در کنار قرآن نخواهد بود و امامان نگهبان و میراث به جا مانده از پیامبر و نیز مبین و مفسر حقیقی قرآن کریم هستند. شناخت اسلام خارج از دایره قرآن و عترت، سقوط در جاهلیت است. به همین جهت کسی که امام زمانش را نشناسد تا دین را از او بیاموزد با مرگ جاهلیت به دیار باقی شتافته است. (امین زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۳۴) امام به عنوان انسان کامل، الگوی جامعی در همه ابعاد انسانی است و بشر نیاز جدی به چنین الگویی دارد که با دستگیری و هدایت او آن‌گونه که در خور کمال انسانی اوست تربیت گردد و در پرتو راهنمایی‌های این مربی آسمانی از انحراف‌ها و دام‌های نفس خود و شیطان‌های بیرونی محفوظ بماند. امام واسطه فیض رسانی پروردگار به همه پدیده‌های جهان آفرینش است آثار وجودی امام تنها به ظهور و آشکاری او خلاصه نمی‌شود بلکه وجود او در عالم، حتی در غیبت، سر چشمه حیات همه موجودات و مخلوقات الهی است. (بالادستیان، ۱۳۹۰، صص ۷۶-۷۷)

کلینی (ره) از فضیل بن یسار نقل می‌کند: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؟ فَقَالَ يَا فَضِيلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرْك تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلَّ بِمَنْزِلَتِهِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَائِهِ» (از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه شریفه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: ای فضیل! امامت را بشناس. پس به درستی که اگر امامت را شناختی به تو ضرر نمی‌رسد که این امر (زمان فرج و قیام) جلو بیفتد یا به تأخیر. کسی که امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر از دنیا برود، مانند کسی است که در لشکر حضرت قرار دارد. نه، بلکه مثل کسی است که در زیر پرچم آن حضرت باشد). امام صادق (علیه السلام) در روایتی دیگر نیز چنین می‌فرماید: «فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْمُنتَظَرِ عَلَيْهِ السَّلَام» (پس کسی که امامش را بشناسد مانند کسی است که در خیمه منتظر باشد). (یوسفیان، ۱۳۹۶، ص ۶۹)

اندیشه مهدویت، پاسخگوی کامل و جامع به خواسته و نیاز دیرین انسان‌ها در اصلاح وضعیت نابسامان زندگی بشری است. مهدویت نه فقط برای فردای مبهم بشریت، روشنی و زیبایی عرضه می‌کند که امروز بشر نیز در گرو فهم و معرفت به این موضوع است. و شناختن امام و راه، اهداف و جایگاه امام و وظایف ما در قبال او، همان زندگی جاهلی است که مرگ جاهلی را در پی دارد و روایات بسیاری به آن پرداخته‌اند. (همان، ص ۷)

۶- چیرگی بر نفس با سلاح تقوا

انسان برای رسیدن به کمال با دشمنی درونی به نام نفس اماره، همواره در جنگ و ستیز است. «...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (یوسف: ۵۳) «... چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند..» آدمی برای مبارزه با نفس در قدم اول باید بداند و باور کند که دشمن‌ترین دشمن او نفس اوست. پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) نیز به دشمنی نفس تصریح فرموده‌اند: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»

دشمن ترین دشمنان نفس توست که در درون توست.) انسان وقتی نفس خود را دشمن خود دانست، دشمنی که همواره در صدد ضربه زدن به اوست، در قدم بعد، باید عزم خود را جزم کند تا در پرتو عقل سلیم و آموزه های دینی به دنبال کسب مهارت و راهکار برای مقابله و کنترل نفس سرکش خود باشد. (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۷۱، ص ۶۴)

عزم و اراده لازمه مبارزه با نفس است. امام خمینی (رحمه الله علیه) درباره عزم چنین می فرماید: «عزم جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است و عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از عزم بر ترک گناه و معاصی و فعل واجبات و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات و بالاخره عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند و ظاهرش ظاهر رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک. (موسوی الخمینی، ۱۳۶۸، ص ۷)

تقوا نیرویی معنوی است که انسان با تکیه بر آن توان غلبه بر امیال نفسانی را بدست می آورد و بر تمام خواهش های نفسانی مثل شهوترانی، خودپرستی و دنیاپرستی چیره می شود. در نظر آیت الله مطهری، در اصطلاح قرآنی تقوا یک حالت روحی و ملکه اخلاقی است که هرگاه این ملکه در انسان پیدا شود قدرتی پیدا می کند که می تواند از گناه بپرهیزد، اگرچه گناه بر او عرضه شود. تقوا، اولیا حق را نگهداری می کند و معنویت می دهد، ملکه و فضیلت تقوا در روح انسان اثر می گذارد و او را از ارتکاب لغزش و گناهان باز می دارد. (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰) ریشه ی همه ی بیماری های نفسانی از نظر قرآن، طغیان می باشد.

خداوند در قرآن می فرماید: ﴿اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَنَا تَزَكَّىٰ﴾ (النازعات: ۱۷ و ۱۸) «به سوی فرعون برو؛ زیرا که طغیان کرده است. پس به او بگو: می خواهی [از آلودگی شرک و طغیان] پاک و پاکیزه شوی؟» و علاج قطعی طغیان تقوا است. تقوا، مهار کردن خواهش های نفسانی و برقراری تعادل در به کار بردن غرایز است. همانگونه که شرور نفسانی از به هم خوردن آن تعادل، سرچشمه می گیرد، تقوا منشأ کلیه خیرات و صفات و اعمال صالح انسان است و به همین جهت خداوند متقین را دسته مقابل اهل طغیان دانسته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، صص ۱۶۹-۱۷۰)

﴿لِلطَّٰغِيْنَ مَآبًا..... إِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ مَفَازًا﴾ (نبأ: ۲۲ و ۳۱) (محل بازگشتی برای طغیان گران..... برای پرهیزگاران مسلما پیروزی بزرگی است) قرآن کریم ریشه تقوا را شناخت خدا و خوف از او می داند. (همان، ج ۱، صص ۱۵۵)

امام علی (علیه السلام) در مفهوم تقوا می فرماید: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ» (همانا تقوا داروی شفابخش بیماری دل شما و سبب بینایی و بصیرت در کوردلی شماست). (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۸)

و نیز می فرماید: «التَّقْوَىٰ ان يَتَّقَى الْمَرْءُ كُلَّ مَا يُؤْتِمُهُ» (تقوا آن است که انسان از آنچه او را به گناه می کشاند پرهیز کند). (محمدی ری شهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۰۹)

۷- مبارزه با آفات علم

۷-۱ خشوع در مقابل غرور

کبر و غرور یکی از آفت های علم است که در مقابل خضوع و خشیت قرار دارد. خداوند در آیات بسیاری از قرآن کریم به معرفی شخصیت هایی پرداخته است که درد مشترک همه ی آن ها تکبر و خودخواهی است. که آن ها را به انحراف و سوءعاقبت دچار کرده است. ذات علم کشف حقیقت است اما آن چه برای عالم در کسب علم حاصل می شود یا خشوع است و یا غرور. (طه: ۹۶، الاعراف: ۱۷۶ و ۱۷۵، القصص: ۳۸ و ۷۸)

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾ (فاطر: ۲۸) «... از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند...». این بخش از این آیه توضیح می دهد چه کسانی و چگونه از آیات الهی درس عبرت می گیرند و اثر آن را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از او در تمام حالات است به تمام معنا در خود جاری می کنند. شرط خشیت این است که به خدا و صفات و افعال او معرفت داشته باشند و هرچه این معرفت بالاتر باشد، خشوع او نسبت به خدا بالاتر خواهد بود. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۳۷)

هیچ چیزی مانند تکبر و خودمحوری مانع جریان آب حیات معرفت به درون انسان نیست. گاهی لجن خودخواهی چنان در درون شخصیت انسان رسوب می کند که مانع ورود حتی یک قطره آب معرفت از جهان برون به دنیای درون می شود و در پاره ای مواقع به مرحله تحجر و رسوب نمی رسد ولی هر آب معرفتی را که وارد درون فرد می شود آلوده و کثیف می کند. (جعفری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴) اگر انسان با داشتن

علم و آگاهی، خود را بالاتر از دیگران بداند و مغرور شود، این قدرت و غرور و احساس بی نیازی سبب فساد علم و طغیان او شده و عامل انحطاط او می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ (علق: ۷) «حقا که انسان سرکشی می‌کند. همین که خود را بی نیاز پندارد». ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ یعنی انسان به جای شکر، طغیان می‌کند. یعنی پا از گلیم خود فراتر می‌نهد و این خبری است از آن‌چه در طبع بشر است. ﴿أَن رَّاهُ اسْتَغْنَى﴾: می‌فرماید علت طغیان این است که او خود را بی نیاز از پروردگار خود می‌داند. پروردگاری که به او انعام کرده و سراپای وجود او، انعام وی است و نعمت‌های بی‌شمار او را کفران می‌کند. و علت این انحراف این است که انسان به خود و هواهای نفسانی خود می‌پردازد و دل به اسباب ظاهری که تنها وسیله مقاصد اوست می‌بندد و در نتیجه از پروردگارش غافل می‌شود و به هیچ وجه خود را محتاج او نمی‌بیند چون اگر خود را محتاج او می‌دید، همین احتیاج وادارش می‌کرد که به یاد او بیافتد و شکر نعمت‌هایش را به جای آورد. نتیجه این انحراف این است که در آخر خدا را به کلی فراموش نموده، سر به طغیان بردارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۵۵۱) در حالیکه انسان همواره باید بداند که در هر رتبه و مقامی که باشد نیازمند کمال مطلق است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر: ۱۵) «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است». خداوند در این آیه فقر را منحصر در ایشان، و بی نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی انحراف فقر، در مردم، و تمامی انحراف بی نیازی، در خدای سبحان است، و چون فقر و غنی عبارت از فقدان و وجدان است، و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد، هر چیزی که تصور شود، یا فقیر است، و یا غنی، و لازمه انحصار فقر در انسان، و انحصار غنی در خدا انحصاری دیگر است و آن عبارت از این است که: انسان‌ها منحصر در فقر باشند، و خدا منحصر در غنی، پس انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنی ندارد. پس خدای سبحان غنی بالذات است، او می‌تواند همه انسان‌ها را از بین ببرد، چون از آنان بی نیاز است، و آنان بالذات فقیرند، و نمی‌توانند به چیزی غیر از خدا، از خدا بی نیاز شوند. در نتیجه برگشت معنای کلام به نظیر این می‌شود که بگوییم: هان ای انسانها! شما بدان جهت که مخلوق و مدبر خدایید، فقراء و محتاجان به او هستید، در شما همه گونه فقر و احتیاج هست، و خدا بدان جهت که خالق و مدبر است، غنی است و غیر از او کسی غنی نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، صص ۴۵ و ۴۶)

۷-۲ شناخت و پیروی از علم حقیقی

تقلید کورکورانه از دیگر آفات علم است که سبب جاهلیت انسان می‌شود. عرب زمان جاهلیت نیز بدون دلیل از رسوم گذشتگانش تقلید می‌کرد. قرآن هیچگونه تقلید را قبول نکرده و افرادی را که از باورها و میراث پدران‌شان پیروی می‌کنند به شدت محکوم کرده است. آیات بسیاری درباره ناپسند بودن تفکر سطحی و برتری و جایگاه صاحبان فکر آمده است. قرآن مردم را به رهایی از قید و بندهایی که افکار آنها را به زنجیر می‌کشد و عقلشان را قفل می‌زند فرا می‌خواند و از مشرکانی که در افکار و عقاید از آیین گذشتگان تبعیت می‌کنند و هر اندیشه و فکر تازه را بدون تفکر رد می‌کنند، به شدت مذمت کرده و مردم را به گردش در زمین و مشاهده نعمت‌های الهی و تفکر در پدیده‌های جهان فرا می‌خواند. این دعوت همان فراخوانی قرآن به رهایی از جمود و تشویق به شناخت و معرفت است. (مسجدجامعی، ۱۳۸۶، ص ۱۱)

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (الاسرا: ۳۶) «و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] مورد بازخواست اند». این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می‌کند، و چون مطلق و بدون قید و شرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و همچنین عمل غیر علمی را شامل گشته و معنایش چنین می‌شود: به چیزی که علم به صحت آن نداری معتقد مشو، و چیزی را که نمی‌دانی مگو، و کاری را که علم بدان نداری مکن، زیرا همه اینها پیروی از غیر علم است، پیروی نکردن از چیزی که بدان علم نداریم و همچنین پیروی از علم در حقیقت حکمی است که فطرت خود بشر آن را امضاء می‌کند. (مسجدجامعی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶)

انسان سلیم الفطرة در مسیر زندگیش هیچوقت از پیروی علم منحرف نمی‌شود، و دنبال ظن و شک و وهم نمی‌رود، چیزی که هست یا در مسائل مورد حاجت زندگیش شخصا علم و تخصص دارد که همان را پیروی می‌کند، و یا علم کسی را پیروی می‌کند که وثوق و اطمینان و یقین به صحت گفته‌های وی دارد. در نتیجه معنای آیه این می‌شود که: در هراعتقاد یا عملی که تحصیل علم ممکن است، پیروی از غیر علم حرام است، و در اعتقاد و عملی که نمی‌شود به آن علم پیدا کرد زمانی اقدام و ارتکاب جائز است که دلیل علمی آن را تجویز نماید، مانند اخذ احکام از پیغمبر و پیروی و اطاعت آن جناب در اوامر و نواهی که از ناحیه پروردگارش دارد، و عمل کردن مریض طبق دستوری

که طبیب می‌دهد، و مراجعه به صاحبان صنایع در مسائلی که باید به ایشان مراجعه شود، زیرا در همه این موارد، دلیل علمی داریم بر اینکه آنچه اینان می‌گویند مطابق با واقع است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۲۷)

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ این قسمت از آیه، علت نهی (پیروی از غیر علم) را بیان می‌کند: که دنبال روی از چیزهایی که علم به آنها نداری نکن، زیرا خدای سبحان به زودی از گوش و چشم و فؤاد که وسائل تحصیل علمند بازخواست می‌فرماید، و حاصل تعلیل آنطور که با مورد بسازد این است که گوش و چشم و فؤاد نعمت هائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند، و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید، و به زودی از یک یک آنها بازخواست می‌شود که آیا در آنچه که کار بستی علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر؟. (همان، ج ۱۳، صص ۱۳۰-۱۲۸)

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (نجم: ۲۸) «و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [اوصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند». کلمه (علم) به معنای تصدیقی است صد در صد که مانع از تصدیق به ضدش باشد، به خلاف کلمه (ظن) که به معنای تصدیق مثلاً شصت درصد است، چهل درصد احتمال خلاف آن نیز هست و کلمه (حق) به معنی واقعیت هر چیزی است جز به علم یعنی اعتقاد مانع از نقیض، و یا به عبارت دیگر احتمال صد درصد درک نمی‌شود، و غیر علم که یا ظن است و یا شک و یا وهم، واقعیت چیزی را نشان نمی‌دهد، پس هیچ مجوزی نیست که انسان در درک حقایق به آن اعتماد کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۶۴)

۷-۳ هماهنگی گفتار و رفتار

از دیگر آفات علم، عمل نکردن به آن است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «عالم کسی است که کردارش بر صحت گفتارش گواهی دهد». (تمیمی آمدی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱) خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (الصف: ۲ و ۳) «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید. نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید». گفتار آیه در زمینه توبیخ است، می‌خواهد مؤمنین را به خاطر اینکه بدانچه می‌گویند عمل نمی‌کنند توبیخ کند. مورد توبیخ در آیه مورد بحث هر چند بر حسب ظاهر لفظ آیه مطلق است، و در خصوص تخلف کردار از گفتار و خلف وعده، و نقض عهد است، و درست هم هست، چون وقتی ظاهر انسان موافق باطنش نشد، همه این اعمال از او سر می‌زند، و لیکن سیاق و زمینه آیات مورد بحث که آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا﴾ در آن قرار گرفته، و آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ﴾ در آیات بعد از آن واقع شده، و همچنین آیاتی نظیر اینها که در آن است می‌فهماند که گویا بعضی از مومنین قبل از جنگ وعده پایداری داده بودند که به هیچ وجه پشت به جنگ نکنند، و پا به فرار نگذارند و یا از انفاق در تهیه ابزار جنگ برای خود و دیگران مضایقه ننمایند، ولی در موقع عمل خلف وعده کرده اند. ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ کلمه (مقت) به معنای خشم شدید است. آیه می‌خواهد مضمون آیه قبلی را تعلیل کند، و بفرماید: خدای تعالی از همه اعمال انسان بیش از همه از این عملش سخت به خشم می‌آید که چیزی را بگوید که بدان عمل نمی‌کند، چون این خود از نشانه های نفاق است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، صص ۵۲۹-۵۲۷) عالم باید قول و عملش یکی باشد و دوگانگی در گفتار و رفتار نباشد.

سخن گفتن و دعوت به خوبی ها زمانی تاثیرگذار است که گوینده به آنچه می‌گوید عمل نماید. اگر گوینده به چیزی که می‌گوید عمل نکند، متعلم نیز بی تفاوت می‌شود. هماهنگی در قول و عمل در تعلم و تربیت یک اصل است و رعایت آن در همه جا لازم است، اگر این مطلب مورد غفلت قرار گیرد و دوگانگی در رفتار و گفتار به صورت بارز و همیشگی باشد و در برخورد معلم مشهود باشد، مانع تربیت و فرهنگسازی می‌شود. این نوع برخورد مصداق های گوناگونی را مانند دروغ، خلف وعده، خیانت در امانت و نفاق را شامل می‌شود، چنین رفتارهایی متأسفانه در بین مربیان و حتی الگوهای شاخص جامعه، رایج است و در بیشتر موارد از روی غفلت صورت می‌گیرد، رفتار دوگانه تأثیر بدی روی مخاطب دارد و شک و تردید و تزلزل در رفتار و باورهای افراد پدید می‌آورد. پس از اموری که مانع تربیت شده و مشکلات جدی در آن پدید می‌آورد، نبودن همانگی بین قول و فعل مربی می‌باشد. (قائمی مقدم، ۱۳۹۱، صص ۱۲۲ و ۱۱۱)

خداوند در آیات قرآن برای کسانی که به علم خود عمل نکنند تشبیهات زیبایی به کار برده است. به عنوان مثال می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾ (جمعه: ۵) «کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)». در این آیه خداوند مرز بین انسان و حیوان بودن را عمل کردن و عمل نکردن می‌داند. واقعا فرقی میان انسانی که محفوظاتی را با خود حمل می‌کند با الاغی که باری از کتاب با خود حمل می‌کند وجود دارد؟

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (الانفال: ۲۱) «و همانند کسانی نباشید که می گفتند: «شنیدیم!» ولی در حقیقت نمی شنیدند!» در آیه فوق خداوند بیان می کند که اگر انسان حقیقتی را بشنود ولی به آن عمل نکند، گویی کر است و چیزی نشنیده است.

در فرهنگ دینی، علم باید برای فهمیدن باشد نه برای جدال کردن، فخرفروشی و فریب دادن دیگران. هرچند در روایات افضل علوم علم به خدا (و علوم دینی) دانسته شده است اما در عین حال افضل دانش ها علمی دانسته شده که در آن خلوص باشد. و نافع ترین علم، علمی تلقی گشته است که به آن عمل شود. (محمدی ری شهری. ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۵۲۹. ح ۱۳۸۳۶ و ۱۳۸۳۵ و ۱۳۸۳۴) پیشرفت علمی دلیلی بر خروج از جاهلیت نیست. مادامی که انسان با داشتن بالاترین درجه ی علمی از دستورات خداوند پیروی نکند، جاهل است و از جاهلیت خارج نشده است. اگر انسان، علم را هدف اصلی خود قرار دهد، به بیراهه رفته است. در حالیکه هدف، هدایت انسان و رسیدن به کمال است و آن هم با شناخت انسان نسبت به خود و خالقش و تسلیم محض او بودن میسر می شود.

۸- مقابله با خرافات و تحریفات

از راه های مبارزه با خرافات، توکل به خداوند است. توکل، اعتماد قلبی در تمام امور به خداوند است. یعنی حواله کردن تمام امور خود به خداوند و به عبارت دیگر برائت جستن از هر حول و قوه ای و اعتماد بر حول و قوه خداوند است. (نراقی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۱۸) توکل بر خدا بدین معنی است که انسان به هنگام مشکلات و حوادث زندگی و در برابر توطئه های رنگارنگ مخالفان و در بحران ها و بن بست های زندگی به خدا تکیه کند و بداند که موثر اصلی و سرچشمه همه ی قدرت ها خدا است و با تکیه بر قدرت بیکران او به راه خود ادامه دهد و از موانع و مشکلات نهراسد. (فیض کاشانی، بی تا، ج ۷، ص ۴۰۵)

خداوند بهترین قضا و قدر را نصیب انسان متوکل می کند. از اضطراب و نگرانی هایش می کاهد و به او آرامش می دهد. در حالیکه تکیه بر موهومات و پیروی از خرافات نه تنها مشکل انسان را برطرف نمی کند، بلکه بیشتر او را دچار تشویش و دلهره می کند. خداوند متعال در قرآن می فرماید: ﴿... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳) «... و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی پس است خدا فرمانش را به انجام رساننده است به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرر کرده است». تنها خدا برای هر کس که بر او توکل کند کافی است، و هیچ سبب دیگر چنین نیست، (ان الله بالغ امره) خدا به هر چه بخواهد می رسد، ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ پس هیچ چیز نیست مگر آنکه قدری معین و حدی محدود دارد، و خدای سبحان موجودی است که هیچ حدی او را تحدید نمی کند، و هیچ چیزی به او احاطه نمی یابد، و او خودش محیط به هر چیز است. وقتی حدود و اندازه هر موجودی را خدای تعالی معین می کند، بنده متوکل هم یکی از موجودات است، او نیز از تحت قدرت خدا خارج نیست، پس اندازه ها و حدود او نیز به دست خدا است. و چنین مقامی تنها نصیب صالحین از اولیای این امت می شود (فیض کاشانی، بی تا، ج ۷، صص ۵۲۹ و ۵۲۷) و نیز می فرماید: ﴿بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲) «آری، کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند». بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه نیست، بلکه از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند: در مرحله اول تسلیم محض در مقابل فرمان حق و ترک تبعیض در احکام الهی، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها به طور کامل تسلیم حقدند. و در مرحله بعد آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان و در تمام برنامه ها. در حقیقت قرآن با این بیان مساله نژاد پرستی و تعصب های نابجا را بطور کلی نفی می کند و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می آورد. ضمناً نفی خوف و غم از پیروان خط توحید، دلیلش روشن است چرا که آنها تنها از خدا می ترسند، و از هیچ چیز دیگر وحشت ندارند، ولی مشرکان خرافی از همه چیز ترس دارند، از گفته های این و آن، از فال بد زدن، از سنت های خرافی و از بسیار چیزهای دیگر. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۴۰۴ و ۴۰۵)

یکی دیگر از راه های مقابله با خرافات، گسترش علم و دانش و آگاهی مردم خصوصاً نسبت به مسائل دینی است. در دین اسلام و قرآن کریم همواره به تفکر، اندیشیدن و کسب علم و دانش سفارش شده است. زمانی که انسان سطح آگاهی و اطلاعاتش را افزایش می دهد، برای اعتقادات و باورهای مستندات و استدلالاتی دارد که به آن ها تکیه می کند و با کوچک ترین شبهه ای ایمانش سست نمی شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: هیچ عبادتی برتر از اندیشیدن نیست. (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۵۹۰) آیات بسیاری از قرآن در باب مبارزه با خرافات و عقاید غیرمنطقی بحث کرده است. به عنوان نمونه: نفی غلو درباره مقام حضرت عیسی و تثلیث و فرزند داشتن خداوند (نسا: ۱۷۱)، نفی الوهیت حضرت عیسی (مائده: ۷۲)، نفی بت پرستی (اعراف: ۱۳۸) و نفی پرستیدن مقدسات (آل عمران: ۷۹).

رهبران دینی تاثیر بسزایی در بالا بردن سطح آگاهی مردم دارند. یکی از حکمت‌های وجود رهبر دینی و امام معصوم پاسداری از دین در برابر تحریفات و خرافات می‌باشد. رهبر دینی با جداسازی واقعیات از جعلیات و امور ساختگی به مردم کمک می‌کند تا بدون دغدغه و با اطمینان به دین خدا عمل کنند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «در هر نسلی از امت من عادلی از اهل بیتم وجود دارد که دین را از تحریف غالیان و از ادعاهای دروغ اهل باطل و تأویل و تفسیر ناروای جاهلان پاس می‌دارد». (ابن بابویه، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۰) امام علی (علیه السلام) در لزوم وجود رهبر الهی در هر عصر فرمودند: «زمین هیچ‌گاه از قیام کننده با حجت و دلیل، خواه ظاهر و آشکار یا مخفی و پنهان خالی نمی‌ماند تا دلایل و اسناد روشن الهی ضایع نگردند و به فراموشی نگریند». (محمدری شهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۶۷) بشر باید برای افزایش دانش خود و دسترسی به حقایق و محفوظ ماندن از خرافات و انحرافات از رهبران آسمانی پیروی کند زیرا تنها، رهبر دینی و امام معصوم می‌تواند با علم خود که متصل به علم الهی است جعل و خرافه را از واقعیت تمیز دهد. امام صادق (علیه السلام) به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «بار حفظ این دین را در هر قرن، مردمان عادلی بر دوش دارند که تاویل‌های باطل اندیشان و تحریف‌های گزاف‌کاران و بر ساخته‌های نادانان را از آن دور و نابود می‌کنند. همانگونه که کوره، پلیدی و ناخالصی آهن را از آن دور می‌کند». (کشی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۰)

۹- نتیجه گیری

جاهلیت واژه ای است که در دو برهه‌ی زمانی به کار رفته است. یکی دوره قبل از ظهور آخرین رسول خدا (ص) و دیگری دوره پیش از ظهور آخرین امام معصوم (ع). عصر حاضر همان جاهلیت دومی است که در روایات به آن هشدار داده شده و تحت عنوان جاهلیت مدرن از آن نام برده شده است. جاهلیت قبل از اسلام و جاهلیت در عصر جاضر ماهیت مشترکی دارند. نقطه اشتراک هردو جاهلیت (در گذشته و امروز) غفلت و بی‌توجهی به قانون و احکام الهی، پیروی از هوای نفس و شهوت رانی بی حد و مرز می باشد. البته جاهلیت مدرن و امروزی، گسترده تر و مخربتر از جاهلیت قدیم است. در این مقاله با استمداد از کلام الهی و آموزه های دینی راه کارهای برون رفت از جاهلیت مدرن، ارائه شده است. با توجه به مطالعات انجام شده تنها راه و آخرین چاره رهایی از جاهلیت بازگشت به سوی خداوند و تسلیم شدن در برابر قوانین الهی است.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی. «کمال الدین». ترجمه منصور پهلوان. قم: دارالحديث. بی تا.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. «لسان العرب». بیروت: دار صادر. ۱۴۱۰ ق. ج ۱
۳. امین زاده، محمدرضا. «سیری در جامعه جاهلی». قم: بی تا. ۱۳۸۳.
۴. آلوسی، محمود شکر. «بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب». قاهره: بی تا. ۱۹۲۴ م. ج ۱
۵. بالادستیان، محمد امین؛ حائری پور؛ محمدمهدی، یوسفیان، مهدی. «نگین آفرینش». قم: مرکز تخصصی مهدویت. ۱۳۹۰
۶. بلاشر، رژی. «تاریخ ادبیات عرب». ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۳.
۷. پاینده، ابوالقاسم، «نهج الفصاحه»، تهران: دنیای دانش. ۱۳۸۲.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. «غررالحکم و دررالکلم». شرح و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی. قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چ چهارم. ۱۳۸۰. ج ۲.
۹. جعفری، محمدتقی. «علم و دنیا در حیات معقول». تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار علامه جعفری. ۱۳۸۳.
۱۰. جعفریان، رسول. «تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا)». تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد. ۱۳۷۳.
۱۱. حقانی، حسین «بلاهای اجتماعی قرن ما». قم: طباطبایی. ۱۳۴۸.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین. «تفسیر المیزان»، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۴۱۷ ق
۱۳. طبرسی، احمد بن علی. «الاحتجاج علی أهل اللجاج». ترجمه احمد غفاری مازندرانی و احمد پاکتچی. تهران: اسوه. ۱۴۱۶ ق. ج ۲. ش ۳۴۴.
۱۴. فهیمی، اکبر «الگوی برتر»، قم: نشرهاجر، ۱۳۸۶، چاپ اول
۱۵. فیض کاشانی، محسن. «المحجۃ البیضاء». قم: موسسه النشر الاسلامی. بی تا. ج ۷.
۱۶. فیض کاشانی، ملا محسن. «تفسیر الصافی». تحقیق حسین اعلمی. تهران: الصدر. چ ۲. ۱۴۱۵ ق.
۱۷. قائمی مقدم، محمدرضا، «روش های تربیتی در قرآن»، قم: انتشارات سمت، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱. ص ۱۲۲
۱۸. قرآنی، محسن، «تفسیر نور»، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۵.
۱۹. قربانی لاهیجی، زین العابدین. «به سوی جهان ابدی» تهران: نشر طباطبایی. ۱۳۸۷.
۲۰. قطب، سید. «فی زلال القرآن». ج ۲. بیروت: بی تا. ۱۹۶۷.
۲۱. قطب، محمد. «جاهلیت قرن بیستم». ترجمه محمدعلی عابدی. تهران: نشر انقلاب. ۱۳۵۹
۲۲. کشی، محمد بن عمر. «اختیار معرفه الرجال». ترجمه مهدی رجایی. قم: موسسه آل البيت. بی تا. ج ۱.
۲۳. گواهی، عبدالرحیم. «درآمدی بر تاریخ ادیان در قرآن»، قم: بوستان کتاب. ۱۳۸۷.
۲۴. مجلسی، محمدباقر. «بحار الانوار». تهران: مکتبه الاسلامیه. ۱۳۸۶ ق.
۲۵. محمدی ری شهری. محمد. «میزان الحکمه». ترجمه حمیدرضا شیخی. قم: چاپ و نشر دارالحديث. ۱۳۸۴.
۲۶. مسجدجامعی، علیرضا. «اسلام آیین برگزیده». تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ دوم. ۱۳۸۶. مصباح یزدی، محمدتقی. «اخلاق در قرآن» تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری. قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره). ۱۳۸۰.
۲۷. مصطفوی، محمدجواد «از ازل تا قیامت» قم: انتشارات نبوغ. ۱۳۸۶. چ ۱
۲۸. مطهری، مرتضی. «آشنایی با قرآن». تهران: انتشارات صدرا. ۱۳۷۴. ج ۴.
۲۹. مطهری، مرتضی. «معاد» تهران: انتشارات صدرا. ۱۳۷۵.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۱، ۱۳۷۴
۳۱. موسوی خمینی، روح الله. «چهل حدیث». تهران: نشر فرهنگی رجاء. ۱۳۶۸.
۳۲. نراقی، محمدمهدی، «جامع السعادات». قم: موسسه اسماعیلیان. ۱۳۷۹. ج ۸

۳۳. وحیدی گلپایگانی، محمدصادق. «سیمای مومنان» تهران: نشر گلستان کوثر. ۱۳۷۷.

۳۴. یوسفیان، مهدی. «امام مهدی (عج) در قرآن» تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود. ۱۳۹۶.